جلسه 647

چهارشنبه 20/07/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در کلام صاحب کفایه بود که فرمود علم اجمالی تعلق می گیرد به فرد خارجی لا علی التعیین.

به ایشان اشکال شد که ما فرد خارجی لا علی التعیین نداریم، هر چه در خارج است متعین و متشخص است. الفرد المردد لاهویة له و لاماهیة.

اقول: ما عرض کردیم این اشکال به مرحوم آخوند وارد نیست. اصلا مرحوم آخوند به دنبال این نیست که بخواهد بگوید ما فرد مردد داریم، معلوم است که ما فرد مردد نداریم. در خارج هر چه هست وجودش متشخص است. معقول نیست که بگوئیم زید در خارج وجودش مردد است بین اینکه زید باشد و یا زید نباشد، تردد واقعی دارد. این محال است.

بلکه مرحوم آخوند یک مطلبی می گوید که این مطلب عرفی است. ولو از نظر عقلی و برهانی ما با فرمایش مرحوم آخوند موافق نیستیم. توضیح ذلک:

راجع به صفات نفسانیه ذات اضافه مثل شوق، علم، اراده، حب و امثال ذلک از نظر عرفی متعلق اینها خارج است. شما وقتی شوق دارید به شرب ماء، متعلق شوق را شرب ماء خارجی می دانید، چون او رفع عطش می کند. از نظر عرفی در وجود شوق لازم نیست که طرف شوق موجود باشد. همینکه تصور بشود و لحاظ بشود کافی است برای اینکه شوق تعلق بگیرد به آن شیء بمجرد تصوره.

یا مثلا حب، شما امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارید، متعلق حب از نظر شما وجود امیرالمؤمنین سلام الله علیه است، چون این وجود مقدس است که مظهر اسماء الله است. تصور کردید امیرالمؤمنین را و حب به او تعلق گرفت.

یا مثلا علم، شما وقتی علم دارید به وجود زید، معلوم از نظر عرفی وجود خارجی زید است می گوئید وجوب زید برای من منکشف شد. ولذا مرحوم آخوند هم در حاشیه مکاسب و کتاب الوقف این تعبیر را کرده است، در کتاب الوقف صریحا گفته است که متعلق علم وجود خارجی است.

این از نظر وجدان عرفی.

ولکن از نظر برهان عقلی گفته می شود که این اشتباه است. متعلق صفات ذات اضافه صورت ذهنیه خارج دیده است. شما شوق دارید طرف شوقتان از نظر عقلی صورت ذهنیه شرب الماء است. چون عقل می گوید شوق بدون طرف محال است موجود بشود، ذات اضافه است. و طرف شوق باید در همان موطن شوق موجود باشد تا انفکاک در وجود اینها لازم نیاید. معقول نیست که شوق در نفس موجود باشد با اینکه از صفات تعلقیه و ذات اضافه است ولکن طرفش در نفس موجود نباشد و در خارج هم فعلا موجود نیست و چه بسا تا آخر موجود نخواهد شد، مثل الا یا لیتنی الشباب یعود لنا یوما. پس طرف شوق از نظر عقل صورت ذهنیه است. یا متعلق علم از نظر عقل وبرهان عقلی صورت ذهنیه است، ولذا می گویند جهل مرکب با علم، یعنی علم مصیب و علم مخطئ حقیقتشان در نفس یکی است، حقیقت نفسانیه شان یکی است. اگر بنا باشد علم به خارج تعلق بگیرد یعنی قطع مکلف به خارج تعلق بگیرد پس جهل مرکب را چه جور توجیه کنیم که خارجی وجود ندارد؟

ولی از نظر عرفی همینکه تصور شد همان خارجی که فعلا موجود نیست همان کافی است که علم به آن تعلق بگیرد. حیثیت تعلیلیه است واسطه در ثبوت است. شبیه آنچه که ما در اعتباریات گفتیم، گفتیم که خدا به شما نوزاد داده است، می آیید دعوت می کنید پدرتان را، می گوئید برای این نوزاد ما اسم گذاری کن. او هم اذان و اقامه در گوش راست و چپ این نوزاد می گوید بعد می گوید سمیتک علیا، نام تو را علی گذاشتم. او تصور باید بکند این نوزاد را و لکن اعتبار می کند علی علامت این وجود خارجی نوزاد هست نه علامت صورت ذهنیه این نوزاد. و این به نظر ما هیچ محذوری ندارد در اوصاف اعتباریه. چون امر اعتباری وهم محض است، طرفش هم موهوم باشد اشکالی ندارد. طرفش هم یا موهوم باشد یا به هر حال طرفش لازم نیست در وعاء نفس موجود باشد. اعتبار است. شما وقتی منصبی را برای کسی قرار می دهید که جعلته قاضیا، اعتبار می کنید این شخص خارجی قاضی است، منتهی جعل قضاوت برای او نیاز به تصور او دارد. این واسطه در ثبوت است که اعتبار کنید که این آقا قاضی است، هیچ اشکالی ندارد. اما در صفات تکوینیه ذات اضافه چون وجود تکوینی نفسانی دارد محال است که طرفش در نفس محقق نباشد، بگوئیم طرفش خارج هست، مخصوصا که چه بسا خارج فعلا موجود نیست. حب دارد به شرب ماء وشرب ماء الان موجود نیست. پس این حب بلاطرف وبلامتعلق است؟ اینکه نمی شود.

پس بین نظر عقلی ونظر عرفی این اختلاف هست.

ولذا آقایانی که اهل برهان هستند می گویند متعلق بالذات برای علم یعنی معلوم بالذات صورت ذهنیه است. خارج معلوم بالعرض والمجاز است. یعنی چه معلوم بالعرض والمجاز؟ یعنی معلوم به نظر عرفی خارج است ولی به نظر عقلی معلوم ذهن است. وهکذا محبوب، مراد و ما شابه ذلک.

حالا که این شد ما عرضمان این است که فرمایش مرحوم آخوند ولو خود ایشان ظاهر کلامش این است که علم به خارج تعلق می گیرد چون خارج منکشف می شود برای عالم. حتی در بحث وجوب ایشان صریحا در بحث اجتماع امر و نهی می گوید که وجوب تعلق می گیرد به خارج. می گوید معنا ندارد که وجوب به عنوان تعلق بگیرد، چون ملاک در معنون خارجی است، شرب ماء مصلحت دارد. خب معنا ندارد که بیایند وجوب را ببرند روی عنوان شرب الماء که هیچ مصلحت ندارد. در علم هم همین را می گوید که علم به خارج تعلق می گیرد. که از نظر عرفی کلام ایشان کلام قابل قبولی هست.

سؤال وجواب: ایشان اصلا کأنه از نظر عقلی هم معتقد است که علم به خارج تعلق می گیرد، وجوب به خارج تعلق می گیرد. این اشکالها ربطی به بحث علم اجمالی ندارد. شما یک اشکال عام دارید می گوئید علم به خارج تعلق نمی گیرد حتی علم تفصیلی. مرحوم آخوند می گوید علم به خارج تعلق می گیرد. از نظر عرفی هم که حق با مرحوم آخوند است.

ما عرضمان این است که از نظر عرفی علم تفصیلی استقرار دارد در یک فرد معین. می دانم وجود زید را. خب در علم اجمالی استقرار ندارد در این فرد معین. می گوید من می دانم وجود زید یا وجود عمرو را. می شود تعلق علم اجمالی به خارج لا علی التعیین. این از نظر عرفی که قطعا همین است و از نظر عقلی ما برهان بر اینکه متعلق علم صورت ذهنیه است را قبول داریم، اما احکام عرفیه و شرعیه تابع همان صدق عرفی است.

ولذا مرحوم آخوند یک مطلبی دارد در بحث تعارض، و در آنجا به ایشان اشکال عقلی کرده اند، که گفته ایم این اشکال وارد نیست. از نظر عرفی مطلب درست است وآثار شرعیه هم بر آن بار می شود. مرحوم آخوند در بحث تعارض خبرین فرموده است: ما علم اجمالی داریم که یکی از این دو خبر کاذب است، اما اگر هر دو کاذب بود هیچ تعینی ندارد که آن معلوم الکذب اجمالا کدامیک از این دو خبر است. یک خبر می گوید زید قائم، خبر دیگر می گوید زید جالس، خب شاید زید لیس بقائم و لا جالس، وإنما هو نائم. اما اجتماع ضدین محال است، یا خبری که می گوید زید قائم دروغ است یا خبری که می گوید زید جالس. اگر هر دو دروغ باشد فی علم الله آنی که علم اجمالی داشتید به کذبش کدام است؟ خبر بر قیام زید است؟ تعیین او جزاف و بلامرجح است. هر دو معلوم بود کذبشان؟ قطعا اینطور نبود، ما علم داشتیم به کذب احدهما و شک داشتیم در کذب آخر. ولذا مرحوم آخوند می گوید معلوم بالاجمال بلاتعین له واقعا. خبر آخر غیر المعلوم بالاجمال هم بالتبع هیچ تعینی ندارد که بگوئید می دانم یکی از این دو خبر دروغ است، خبر دیگر نمی دانم راست است یا نه. ملائکة الله نشسته اند بالا، می گویند خب این خبر آخر کدام است؟ ملائکة الله می گویند معیّن ندارد چون هر دو دروغ هستند. اینکه این آقا می گوید می دانم یکی از این دو خبر دروغ است شک دارم که خبر دیگر راست است یا دروغ، آن خبر دیگر تعین ندارد که کدامیک از این دو است حتی فی علم الله. ملائکه از خدا هم بپرسند که ما هو الخبر الآخر؟ خدا می فرماید اصلا تعین ندارد که من بخواهم تعیین کنم. بعد مرحوم آخوند می گوید همان خبر آخر مشمول دلیل حجیت است. خبر الثقة حجة همان خبر آخر غیر المعلوم بالاجمال کذبه را شامل می شود، ونتیجه این می شود که آن خبر آخر بلاتعین له واقعا حجت است، و اثرش هم این است که ما می گوئیم زید خواب نیست. چون احد الخبرین حجت شد لابعینه.

آنجا اشکال کرده اند به مرحوم آخوند که اینکه شد فرد مردد. آن خبر آخری که لاتعین له واقعا شد فرد مردد. فرد مردد نه هویت دارد و نه ماهیت دارد.

ما گفتیم: به عقل اشکال می کنید یا به عرف؟ اگر به عقل اشکال می کنید، خب عقل به نظر عقلی می پذیرد که موضوع حجیت عنوان الخبر الآخر هست. عنوان الخبر الآخر که جناب محقق اصفهانی که اشکال کردی به استادت در آنجا که الفرد المردد لا هویة له و لا ماهیة، خودت قبول داری که عنوان الخبر الآخر بالحمل الشایع وجود ذهنی معین دارد یک عنوان ذهنی متشخص است. ایشان تصریح می کند می گوید مفهوم فرد مردد که بالحمل الشایع فرد مردد نیست، بلکه یک وجود ذهنی مشخصی دارد با مفهومی مشخص. عقل می گوید خب چه اشکالی دارد که این عنوان الخبر الآخر موضوع باشد برای حجیت بما هو فان بالنظر العرفی فی الخارج.

می رویم سراغ عرف. می گوئیم جناب عرف شما چه می گوئید؟ می گوید من که اشکال نمی کنم. اصلا اشکال، اشکال عقلی بود، من خارج را موضوع حجیت می دانم ولی چه اشکالی دارد که همین خبر آخر موضوع حجیت داشته باشد بدون اینکه این حجیت استقرار داشته باشد در یکی از اینهای علی التعیین. یا این یا این حجت است، احدهما حجت است، همان خبر خارجی لا علی التعیین. من عرف که اشکال نمی کنم. عقل اشکال می کند. و الا من عرف در همان بحث کلی فی المعین بیائید سراغ من آن بایعی که یکی از آن دو تا مرغ تخم گذار را فروخت به زید، به من بگوئید کدامیک از این دو مرغ مملوک زید است؟ مرغ سفید؟ می گویم نخیر، چون حواسم هست اگر این مرغ سفید تلف بشود از ملک مشتری تلف نمی شود. مرغ قرمز ملک مشتری است؟ می گویم نخیر، چون اگر او هم به تنهائی تلف بشود از ملک بایع تلف می شود نه از ملک مشتری. مشتری آن مرغ موجود را مالک هست. به من عرف بگوئید پس کدامیک از این مرغها مال مشتری است؟ می گویم یکی از این دو لاعلی التعیین. البته یکی از این دوی خارجی، ولذا اگر یکی از این دو تخم گذاشتند یکی از تخم مرغ ها را مشتری برمی دارد و می برد. و اگر غاصبی هر دو مرغ را غصب کرد نسبت به یکی از این دو مرغ ضامن مشتری است، چون مشتری می گوید آقای بایع یکی از این مرغ مال من است، تو می خواهی خسارت این مدت که این غاصب مرغ ها را برد خانه اش وضامن اجرت المثل نگه داشتن اینها شد هم اجرة المثل مرغ سفید را بگیری و هم اجرة المثل مرغ قرمز را؟ پس من چکاره ام؟ من که یکی از اینها را مالک بودم و خریدم. عرف این را می گوید. هر چی می گوئی آقا احد المرغین لا علی التعیین کدام است؟ می گوید اگر بنا بود من بگویم کدام است که لا علی التعیین نمی شد.

به عقل می گوئیم شما چه می گوئی؟ می گوید من چون ملکیت امری اعتباری است فوقش اگر در امر اعتباری هم گفتیم متعلق بالذاتش باید صورت ذهنیه ای باشد در وعاء نفس معتبر، خب ملکیت رفته روی عنوان احدی الدجاجتین. عنوان احدی الدجاجتین یک عنوان ذهنی متشخص است مفهوم متشخصی است، وجود ذهنی متشخص دارد، پس نه عقل اشکال می کند و نه عرف.

آنوقت به عقل می گوئیم آقای عقل! شما در این آثاری که عرف بار می کند مشکل داری که یکی از این تخم مرغ ها را (البته با انتخاب بایع، بایع می گوید آن تخم مرغ را بردارد چون من می خواهم مرغ سفید را به تو بدهم) مشتری مالک می شود؟ می گوید نه مشکل ندارم، ولی همان تخم مرغ هم که این مشتری مالک شد و برد خانه اش، از نظر من مشتری مالک وجود خارجی تخم مرغ نیست مالک صورت ذهنیه تخم مرغ است.

حالا اگر قبول کنیم این حرف اهل عقل وبرهان را، مشکلی درست نمی شود. خیلی مهم نیست.

در این بحث با مرحوم آخوند هم همین را می گوئیم. منتهی ما در این بحث خبرین متعارضین گفتیم دلیل نداریم اثباتا بر این فرمایش مرحوم آخوند. دلیل نداریم، چون عقلاء وقتی دیدند دو تا خبر تعارض بالذات دارند مثل همین مثال زید قائم، زید جالس، می گویند خب شاید اصلا زید لیس بقائم و لا جالس. نفی ثالث دلیل ندارد در سیره عقلاء. دلیل حجیت خبر هم عمدتا سیره عقلاء است. ادله لفظیه هم باشد ارشاد به سیره عقلاء است.

اما در جائی که دلیل تعبدی داریم، ما ملتزم می شویم به مثل کلام مرحوم آخوند و آثار فقهی بار می کنیم.

دو تا مثال بزنم:

مثال اول: آقایی دو تا نماز خوانده ظهر و عصر، می گوید من می دانم یکی از این دو نماز من فاقد رکوع بوده است، احتمال می دهم هر دو نمازم فاقد رکوع بوده است به جوری که اگر هر دو نماز فاقد رکوع بوده ملائکة الله هم نمی توانند تعیین کنند که آن نمازی که من علم دارم اجمالا باطل است کدامیک از این دو نماز است. چه فرق می کند، هر دو نماز فاقد رکوع است. ما می گوئیم عرف می گوید من می دانم یکی از این دو نماز باطل است، شک دارم در بطلان نماز دیگر. اشک فی بطلان الصلاة الاخری، خب این شک چه جور تعلق گرفته است؟ شک از نظر عرف به خارج تعلق می گیرد دیگر، شک فی بطلان الصلاة الخارجیة الاخری دارید دیگر از نظر عرف نه شک فی صحة الصلاة الذهنیة الفانیة فی الخارج. شک دارد در صحت صلاة خارجی اخری. عرف این را می گوید دیگر. خب عرفی که این را می گوید چطور بعدش نگوید که مصداق هست این صلاة اخری برای کل ما مضی من صلاتک و طهورک فامضه و لا اعادة علیک. چرا عرف این را مصداق نداند؟ عقل که مشکل ندارد، برای عقل عنوان ذهنی الصلاة الاخری می شود موضوع قاعده فراغ. این عنوان ذهنی هم که در ذهن تشخص دارد، مشکل عقلی نداریم. از نظر عرف هم قاعده فراغ در همان صلاة اخرای خارجیه لا علی التعیین جاری می شود. اثرش جواز اکتفاء به یک نماز چهار رکعتی به نیت ما فی الذمه است.

اما محقق اصفهانی چه می فرماید؟ محقق اصفهانی اگر بحث فقهی می کرد می فرمود دو تا نماز بخوان. چرا؟ برای اینکه قاعده فراغ در فرد مردد محال است جاری بشود، لذا شاید هر دو باطل باشد.

سؤال وجواب: عقل همه جا با ما راه نیامده اینجا هم همینطور. همه جا می گوید متعلق صورت ذهنیه خارجیه است. عنوان عوض نمی شود. الصلاة الاخری مصداق صلاة است، به نظر عرف هم مصداق صلاة است. یکی از این دو نماز باطل است انشاء الله نماز دوم صحیح است می گوید نماز دوم هم نماز است دیگر. مصداق کل ما مضی من صلاتک فأمضه و لا اعادة علیک است دیگر.

مثال دوم: یک آقایی فاقد الماء است دو تا خاک نزد اوست، یکی از این دو خاک یقینا نجس است و احتمال دارد هر دو نجس باشد، می گوید من می دانم یکی از این دو خاک نجس است و شک دارم در نجس بودن خاک دیگر. کل شیء لک نظیف حتی تعلم أنه قذر را راجع به آن التراب الآخر پیاده می کنم. آنوقت یک بار تیمم می کنم با خاک الف، بعد دو مرتبه تکرار می کنم تیمم را با خاک ب، نماز می خوانم. نمی توانم بروم در این صبح اول وقت که نمازم دارد قضاء می شود بروم یک خاک پاک پیدا کنم. همین دو تا خاک مشتبه دم دست است سریع تیمم می کنم می روم نمازم را می خوانم. به عرف بگوئیم می گوید اشکال ندارد، آن تراب آخر شیء أو لیس بشیء؟ شیء دیگر. کل شیء نظیف. به عقل می گوئیم التراب الآخر ممکن است واقع معینی نداشته باشد؟ می گوید مهم نیست، ما جاهای دیگر هم گفته ایم که قاعده طهارت در عنوان ذهنی خارج دیده جاری می شود. خب این عنوان ذهنی التراب الآخر هم یک عنوان متشخص است در ذهن، له مفهوم متشخص و وجود متشخص ذهنی. اثرش هم که جواز اکتفاء به این تیمم مکرر هست، این هم که اثر متشخصی دارد. دیگر چه می خواهید؟ نه عقل ایراد می گیرد و نه عرف.

خلاصه عرض ما در اینجا این است که مرحوم آخوند می گوید علم داریم به اینکه احد الفردین الخارجیین لا علی التعیین خارج است و الفرد الآخر مشکوک النجاسة، مجرای قاعده طهارت است. این مطلب از نظر عرفی چه ایرادی دارد؟ به نظر ما هیچ ایرادی ندارد.

فقط یک مطلب هست وآن این است که می گوئیم جناب آخوند! شکر الله سعیکم ولکن خواهشا فرق واجب تخییری و بیع کلی فی المعین و علم اجمالی را مطرح کنید تا یاد بگیریم. شما که فرد مردد گفتید در هر سه جا گفتید. پس میزه یعنی تمام الامتیاز علم اجمالی این نیست که به فرد مردد تعلق گرفته است. چون در بیع کلی فی المعین هم شما می گوئید به فرد مردد تعلق گرفته است. صریحا این را می گوید. در واجب تخییری هم می گوید اگر شارع بگوید یجب احدهما، آن هم به فرد مردد تعلق می گیرد. فرد مردد است دیگر. چون می گوید من بر تو واجب کردم یا صوم خارجی را یا اطعام خارجی را. منتهی مرحوم آخوند در بحث وجوب تخییری یک شبهه ای در ذهنش بود که گفت ایجاب احدهما قابلیت برای محرکیت ندارد، برای اینکه محرکیت به جامع غیر معقول است. انسان یا صرف قدرت می کند در صوم علی التعیین یا در اطعام علی التعیین، صرف قدرت که نمی شود در احدهمای لا علی التعیین بشود. صرف قدرت و ایجاد خارجی فعل که نمی تواند ایجاد خارجی تعلق بگیرد به احد الفعلین.

اقول: جوابش این است که افعل احدهما تحریک می کند که شما عزم پیدا کند نفستان بر ایجاد احد الفعلین (اراده به معنای عزم نه صرف قدرت)، شوق پیدا کند به ایجاد احد الفعلین، اینکه مشکل ندارد. اشتاق فعزم علی ایجاد احدهما. البته موقع صرف قدرت آدم صرف قدرت در یکی می کند. شما صبح که بلند می شوید می گویند چلو مرغ می خواهی یا چلو کباب؟ می گوئی هر کدام شد عیب ندارد. شوق پیدا می کنی به جامع. عزم هم پیدا می کنی به جامع. می گویی حتما بروید یکی از این دو را تهیه کنید. ولی موقع نهار خوردن طبیعی است که صرف قدرت می کنی یا در خوردن چلو مرغ یا در خوردن چلو کباب. مهم در وجوب این است که انسان شوق پیدا می کند به جامع و عزم بر جامع پیدا می کند.

ما سؤالمان این است که جناب آخوند چه فرق است بین این مثالها؟ مثلا شما اشاره می کنی به زید و عمرو می گوئی اکرام احدهما واجب، خب این دو نوع می تواند باشد، اکرام احدهما واجب به نحو وجوب تخییری، اکرام احدهما واجب به نحو علم اجمالی. فرق اینها چیست؟ هر دو که فرد مردد است، چون احدهما را مرحوم آخوند فرد مردد می داند.

یا مثال دوم در بیع کلی فی المعین می گوئی که احدهما مملوک للمشتری، علم اجمالی هم بود به اینکه این آقای مشتری دیشب رفت یکی از این دو را علی التعیین خرید، حالا یا مرغ سفید یا مرغ قرمز، یکی را خرید علی التعیین، اما شما نمی دانی، می گوئی احدهما مملوک للمشتری.

جناب آخوند بفرمائید فرق اینها چیست؟ احدهمای مملوک للمشتری در بیع کلی فی المعین و احدهمای مملوک للمشتری در علم اجمالی فرقشان چیست؟ فرق اینها در کلام مرحوم آخوند بیان نشده است، ودر کلام غیر مرحوم آخوند هم توضیح داده نشده است. تأمل بفرمائید انشاء الله تا روز شنبه.